Political and International Approaches

Vol 18, No 3, 2026, PP 144-165
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir

P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Negri's Multitude and Resistance; Implications for Political Thought and Action

Poriya Chehardehi[1] **& Seyed Mohsen Alavipour**[2]

DOI: 10.48308/piaj.2026.242767.1823 Received: 2025/12/3 Accepted: 2026/7/26

Original Article

Extended Abstract

Introduction: Recently, resistance and its collective subject have returned to the center of political thought. Classical models of subjectivity and struggle—from the industrial working class to the vanguard party—no longer account for contemporary configurations of power and conflict. This shift renders a critical question decisive: *Who is the subject of resistance today, and how is it organized?* Drawing on Italian workerist Marxism (*operaismo*), a Spinozist ontology of power, and the foundational work of Foucault, Deleuze, and Guattari, Antonio Negri reformulates this question through the paired concepts of the "multitude" and "resistance." This article examines the internal, ontological relationship between the multitude and resistance in Negri's thought and clarifies its crucial implications for contemporary political theory and practice.

Method: This study employs an analytic-interpretive approach. It first reconstructs—with reference to Negri's early work—his departure from traditional Hegelian dialectics toward a logic of antagonism, tracing the emergence of the "social worker" (*operaio sociale*) and networked resistance. It then examines the conceptual architecture of constituent versus constituted power, absolute democracy, and the multitude. Finally, the study analyzes the political dimension of the multitude, focusing on patterns of networked organization, counter-powers, and the institutionalization of resistance. Based on a systematic textual analysis of Negri's solo works and his collaborations with Michael Hardt, this study provides a coherent conceptual reconstruction of the relationship between the multitude and resistance.

1. PhD Student in Political Science, Department of Political Science, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author) poriya4dehi@gmail.com
2. Associate Professor, in Political Science, Faculty of Political Studies, International Relations and Law, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS), Tehran, Iran alavipour@ihcs.ac.ir

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Political and International Approaches
Vol 18, No 3, 2026, PP 144-165
Journal Homepage: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

Results and discussion: The findings demonstrate that by substituting a logic of pure antagonism for Hegelian dialectics, Negri recasts the relation between labor and capital as a fundamental conflict between constituent and constituted power. The multitude represents the ontological configuration of the collective subject within an immanent horizon of power—a multiplicity of interconnected singularities operating at the heart of biopolitical production and the common, endowed with constituent capacity. Consequently, resistance is not a merely negative reaction to domination; rather, it is the affirmative expression of the multitude's constituent power, actualized through the interruption of exploitation networks, acts of exodus and flight, the recomposition of social relations, and the reappropriation of the common. This framework yields a theoretical model in which the multitude—operating through horizontal networks of heterogeneous movements, fluid leadership, and revolutionary parallelism—becomes the active subject of resistance, durably institutionalizing antagonism through counter-powers and institutions of the common.

Conclusion: Ultimately, the relationship between the multitude and resistance in Negri's thought must be understood as internal and ontological: the multitude provides the material ground and social composition of resistance, while resistance serves as the processual mechanism through which the constituent power of the multitude is actualized toward absolute democracy. Emancipatory politics is thus no longer reducible to capturing state power or executing top-down planning; instead, it unfolds through new forms of communal life, networked organization, the socialization of biopolitical production, and the construction of institutions from below. Negri's framework offers a powerful lens to synthesize the plurality of political subjects, the global horizon of contemporary capitalism, and the necessity for a durable organization of resistance, sketching new horizons for emancipatory action in an era of biopolitical production and Empire.

Keywords: Negri, multitude, resistance, biopolitics, constituent power.

Citation: Chehardehi, Poriya & Alavipour, Seyed Mohsen. 2026. Negri's Multitude and Resistance; Implications for Political Thought and Action, Political and International Approaches, Autumn, Vol 18, No 3, PP 144-165.

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هجدهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۴۰۵، ۱۶۵-۱۴۴
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

نسبت مالتیتود و مقاومت در اندیشهٔ آنتونیو نگری و دلالت‌های آن برای اندیشه و کنش سیاسی

پوریا چهاردهی[۱] و سید محسن علوی‌پور[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۴ DOI: 10.48308/piaj.2026.242767.1823

مقالهٔ پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: در افق سرمایه‌داری معاصر که سازوکارهای سلطه در شبکه‌های زیست-سیاسی، ارتباطی و شناختی رسوب کرده‌اند، مسئلهٔ مقاومت و سوژهٔ جمعی آن دوباره در مرکز فلسفهٔ سیاسی و نظریهٔ انتقادی قرار گرفته است. آنتونیو نگری در پیوند سنت مارکسیسم کارگرگرایانهٔ ایتالیایی، خوانش اسپینوزایی از قدرت و الهام از فوکو، دلوز و گتاری، این موضوع را در قالب دو مفهوم «مالتیتود» و «مقاومت» بازصورت‌بندی می‌کند. دغدغه پژوهش حاضر، واکاوی نسبت درونی و هستی‌شناختی میان مالتیتود و مقاومت در اندیشهٔ نگری با طرح این پرسش است که صورت‌بندی آنتونیو نگری از نسبت مالتیتود و مقاومت چه دلالت‌هایی برای اندیشه و کنش سیاسی معاصر دارد؟

روش: این پژوهش با روش تحلیلی-تفسیری پیش می‌رود. ابتدا با رجوع به متون کارگرگرایی ایتالیایی و آثار نخستین نگری، گذار او از دیالکتیک سنتی به منطق آنتاگونیسم و شکل‌گیری مفهوم «کارگر اجتماعی» و مقاومت شبکه‌ای صورت‌بندی می‌شود. سپس با تکیه بر خوانش نگری از اسپینوزا، دلوز و فوکو، مفاهیم قدرت برسازنده / برساخته، دموکراسی مطلق و مالتیتود بازسازی می‌شوند. در گام بعد، با تحلیل آثار مشترک نگری و هارت و بازخوانی او از لنین، ساحت سیاسی مالتیتود، الگوهای سازمان‌دهی شبکه‌ای، پادقدرت‌ها و نهادینه‌کردن مقاومت بررسی می‌گردد. داده‌های پژوهش از مطالعهٔ نظام‌مند آثار اصلی نگری و هارت و ادبیات تفسیری معاصر پیرامون آن‌ها استخراج شده است و هدف، ارائه بازسازی مفهومی منسجم از نسبت مالتیتود و مقاومت است، نه آزمون تجربی فرضیه‌ها.

یافته‌ها: یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که نگری با جایگزین‌کردن منطق آنتاگونیسم به‌جای دیالکتیک، نسبت

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسندهٔ مسئول) poriya4dehi@gmail.com

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، پژوهشکده مطالعات سیاسی، بین المللی و حقوقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران alavipour@ihcs.ac.ir

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

دورهٔ هجدهم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۴۰۵، ۱۶۵-۱۴۴
سایت مجله: piaj.sbu.ac.ir
P-ISSN: 1735-739X
E-ISSN: 2645-4386

کار/سرمایه را به تضادی بنیادین میان قدرت مؤسس و قدرت تأسیس‌شده بدل می‌کند و از این رهگذر، مالتیتود را صورت‌بندی هستی‌شناختی سوژهٔ جمعی در افق درون‌ماندگاری قدرت می‌فهمد؛ کثرتی از تکینگی‌های درهم‌تنیده که در بطن تولید زیست-سیاسی و امر مشترک عمل می‌کنند و حامل ظرفیت مؤسس می‌باشند. در این دستگاه، مقاومت نه نوعی واکنش منفی به سلطه، بلکه وجه ایجابی همان قدرت مؤسس مالتیتود است که از خلال تعلیق شبکه‌های استثمار، خروج و برون‌رفت‌های جمعی، بازترکیب نسبت‌های اجتماعی و تصاحب امر مشترک فعلیت می‌یابد. بازخوانی نگری از لنین، با حفظ پیوند میان شیوه تولید و سازمان سیاسی، امکان صورت‌بندی الگویی تازه از سازمان‌دهی را فراهم می‌کند که در آن، مالتیتود از رهگذر شبکه‌ای افقی از جنبش‌های متکثر، رهبری سیال و موازی‌گرایی انقلابی، خود را به سوژهٔ بالفعل مقاومت بدل می‌سازد و انرژی آنتاگونیسم را در قالب پادقدرت‌ها و نهادهای مشترک پایدار نهادینه می‌کند.

نتیجه‌گیری: بر اساس این بازسازی می‌توان گفت نسبت مالتیتود و مقاومت در اندیشهٔ نگری نسبتی درونی و هستی‌شناختی است. مالتیتود بستر مادی و ترکیب اجتماعی مقاومت را فراهم می‌کند و مقاومت سازوکار زمانی-فرایندیِ فعلیت‌یافتن قدرت مؤسس مالتیتود در جهت دموکراسی مطلق است. پیامد این تلقی برای اندیشه و کنش سیاسی آن است که سیاست رهایی‌بخش دیگر در تصرف دولت و مهندسی از بالا خلاصه نمی‌شود، بلکه در آفرینش اشکال نوین زندگی مشترک، سازمان‌دهی شبکه‌ای، اجتماعی‌سازی ابزارهای تولید و ساختن نهادهای مشترک از پایین صورت می‌گیرد. بدین‌سان، دستگاه نظری نگری چشم‌اندازی فراهم می‌آورد که در آن می‌توان همزمان بر تکثر سوژه‌ها، افق جهانی سرمایه‌داری معاصر و ضرورت سازمان‌دهی پایدار مقاومت اندیشید و الگوهای تازه‌ای برای کنش سیاسی رهایی‌بخش در دوران تولید زیست-سیاسی و امپراتوری ترسیم کرد.

واژگان کلیدی: نگری، مالتیتود، مقاومت، زیست-سیاست، قدرت مؤسس.

استناددهی: چهاردهی، پوریا و علوی‌پور، سید محسن. ۱۴۰۵. نسبت مالتیتود و مقاومت در اندیشهٔ آنتونیو نگری و دلالت‌های آن برای اندیشه و کنش سیاسی، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، پاییز، سال ۱۸، شمارهٔ ۳، ۱۶۵-۱۴۴.

Copyright: © 2026 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

مقدمه

در افـق سـرمایه‌داری معاصـر، کـه سـازوکارهای سـلطه از دولـت فراتـر رفتـه و در شـبکه‌های ارتباطـی، فرایندهـای زیست-سیاسـی و شـکل‌های شـناختی کار و زندگـی رسـوب کرده‌انـد، مسـئلهٔ مقاومـت بـار دیگـر بـه یکـی از گره‌گاه‌هـای اصلـی اندیشـهٔ سیاسـی بـدل شـده اسـت. درهم‌تنیدگـی مرزهـای تولیـد و بازتولیـد، کار و زندگـی روزمـره، و اقتصـاد و سیاسـت سـبب شـده الگوهـای کلاسـیک سـوژه‌مندی و مبـارزه – از تـوده و طبقـهٔ کارگـر تـا حـزب – دیگـر تبیین‌گـر آرایش‌هـای جدیـد قـدرت نباشـند. در چنیـن وضعیتـی، شناسـایی سـوژهٔ جمعـی و صورت‌بنـدی اشـکال نویـن کنـش رهایی‌بخـش فوریـت می‌یابـد و پرسـش از اینکـه سـوژهٔ مقاومـت در عصـر کنونـی کیسـت و چگونـه می‌توانـد در برابـر منطـق سـرمایه‌داری جهانـی ایسـتادگی کنـد، اهمیتـی روزافـزون پیـدا می‌کنـد.

اندیشـمندان مختلـف بـه ایـن پرسـش پاسـخ‌های متفاوتـی داده‌انـد: ایگلتـون (۲۰۱۱، ۲۰۱۸) بـا تأکیـد بـر نفـوذ عمیـق سـرمایه‌داری در سـاختار هستی‌شـناختی انسـان معاصـر، درگیرکـردن سـوژه در لذت‌هـای مصرفـی و پوچ‌گرایـی را عامـل تضعیـف نقـد رادیـکال می‌دانـد و راه‌حـل را در بازگشـت بـه ضرورت‌هـا و هنجارهـای اخلاقـی و سیاسـی کلاسـیک، ماننـد عدالـت و اخلاق سیاسـی، می‌جویـد. ژیـژک (۲۰۰۸، ۲۰۱۲) نیـز بـا نقـد کارگـران دانش‌محـور عصـر دیجیتـال و گسسـت سـاختاری آنـان از طبقـات فرودسـت، سـوژهٔ حقیقـی مقاومـت را «مطـرودان» ــ ماننـد زاغه‌نشـینان، پناهجویـان بین‌المللـی و آوارگان خشـونت و ناامنـی ــ می‌دانـد کـه تنهـا در چارچـوب مارکسیسم-لنینیسـم، رهبـری واحـد، سـازماندهی متمرکـز و تسـخیر قـدرت دولتـی می‌تواننـد مقاومـت را بـه نتیجـه برسـانند.

در ایـن میـان، آنتونیـو نگـری، نظریه‌پـرداز رادیـکال ایتالیایـی، از مهم‌تریـن متفکرانـی اسـت کـه ایـن پرسـش را در مرکـز پـروژهٔ فکـری خـود قرار داده اسـت. او که در خانـواده‌ای کارگری و کمونیسـتی در ایتالیای پس از جنگ رشـد کـرده بـود، همـواره در دفـاع از منافـع کارگران و سرکوب‌شـدگان اجتماعی فعالیت کرد و سـال‌ها، هم در سـطح نظری و هـم عملـی، در اعتراضـات و اعتصابـات جنبش‌هـای کارگرگـرا (اپرائیسـمو[1]) و خودآیینـی کارگـران نقـش داشـت. پیونـد نظـر و عمـل در زندگـی او تـا آنجـا پیـش رفت که بـه اتهـام تلاش برای تـرور نخسـت‌وزیر ایتالیا، مدتـی طولانی تعقیـب، زنـدان و تبعیـد را تجربـه کـرد؛ دوره‌ای کـه هم‌زمـان با آشـنایی او با آثار اسـپینوزا در زنـدان و ورودش به حلقهٔ روشـنفکران فرانسـوی در تبعیـد، بـه شـکل‌گیری زندگـی فکـری‌اش یـاری رسـاند. در نتیجـهٔ ایـن تجربه‌هـا، نگـری با تلفیـق کارگرگرایـی ایتالیایـی، خوانش اسـپینوزایی و دلوزی از قـدرت و مقاومت و بازخوانی رادیـکال مارکس، از منطق حـزب پیشـتاز و تصـرف دولـت فاصلـه گرفـت و سـوژه‌ای متکثـر و شـبکه‌ای را به‌منزلـهٔ حامـل مقاومـت و آفرینـش نهادهـای بدیـل پیـش نهـاد. او در همـکاری بـا مایـکل هـارت، مفاهیـم «امپراتـوری» (۱۳۸٤)، «مالتیتـود» (۱۳۸۷) و «امـر مشـترک» (۱٤۰۲) را وارد فلسـفهٔ سیاسـی معاصـر کـرد و بـا جابه‌جایـی کانـون تحلیـل از «قـدرت تأسیس‌شـده» بـه «قـدرت مؤسـس» و از نفـی صـرف بـه کنـش ایجابـی، چارچوبـی تازه بـرای فهـم قـدرت، مقاومـت و امکان‌های رهایـی در جهـان امـروز فراهـم آورد؛ چارچوبـی کـه او را بـه یکـی از مراجع تحلیل سیاسـت معاصـر، جنبش‌های افقی و اشـکال نویـن خودمدیریتـی بدل کرده اسـت.

1. Operaismo (Workerism)

در میان مفاهیم محوری اندیشهٔ نگری، «مالتیتود» و مقاومتی که از آن برمی‌خیزد جایگاهی مرکزی دارند. در طرح او، مالتیتود صورت‌بندی هستی‌شناختی سوژهٔ جمعی در افق درون‌ماندگاری قدرت است؛ کثرتی از تکینگی‌های به‌هم‌پیوسته که در بطن زیست-سیاست معاصر و بر مدار تولید امر مشترک، یعنی دانش، زبان، عواطف و شبکه‌ها، عمل می‌کنند و از رهگذر کناتوس جمعی، ظرفیت برسازی نهادهای نو را می‌گشایند. بدین معنا، مالتیتود نه «جمع صرف افراد»، بلکه آرایش مادی توان‌ها و نسبت‌هایی است که در آن قدرت مؤسس بر قدرت تأسیس‌شده تقدم دارد و سیاست از منطق نمایندگی به مشارکت مولد جابه‌جا می‌شود. بر این مبنا، «مقاومت» نزد نگری انفعال نیست، بلکه وجه ایجابی همان قدرت مؤسس مالتیتود است؛ شیوه‌ای از فعلیت‌بخشی که از خلال تعلیق شبکه‌های استثمار، خروج و برون‌رفت‌های جمعی و باز-مؤلفه‌سازی نسبت‌های اجتماعی، صورت‌های نوین زیست جمعی و نهادهای اشتراکی را می‌آفرینند. ازاین‌رو، نسبت این دو مفهوم، سنگ‌بنای دستگاه نظری نگری است: مالتیتود بستر هستی‌شناختی و ترکیب تکنیکی-سیاسی مقاومت را فراهم می‌کند و مقاومت، سازوکار زمانی-فرایندی فعلیت‌یافتن قدرت مؤسس مالتیتود است. بنابراین، کانون دستگاه نگری در گذار از انقیاد به خلاقیت قرار دارد؛ جایی که سوژهٔ جمعی نه با تصرف دولت، بلکه با تولید بدیل‌های مشترک، امکان رهایی را پی می‌افکند. هدف این مقاله تحلیل همین نسبت بنیادین است و می‌پرسد: صورت‌بندی آنتونیو نگری از نسبت مالتیتود و مقاومت چه دلالت‌هایی برای اندیشه و کنش سیاسی معاصر دارد؟ پرسشی که در این نوشتار با روش تحلیلی-تفسیری دنبال می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

در کنار آثاری مانند مورفی و مصطفی (۲۰۰۵ و ۲۰۰۷) که محوریت «قدرت موسس» را در اندیشه نگری برجسته می‌کند، اویورکولاک (۲۰۲۳)، به نقش تعیین‌کنندهٔ پساساختارگرایی در شکل‌گیری دستگاه نظری نگری می‌پردازد؛ به‌ویژه تأثیر فوکو و دلوز/گتاری در گذار او به هستی‌شناسی درون‌ماندگار میل، قدرت و مالتیتود. تامپیو (۲۰۰۹) نیز نشان می‌دهد که نگری و هارت در امپراتوری و انبوهه کاستی دلوز را در نبود یک سوژهٔ سیاسی فعال با نوعی «لنینیسمِ نرم» جبران می‌کنند و مالتیتود را به‌مثابهٔ سوژهٔ شبکه‌ای مقاومت جهانی تبیین می‌کنند و ایرانی‌فرد (۱۳۹۴) تمایز میان «قدرت برساخته» و «قدرت سازنده» و بنیان‌های زیست-سیاسی اندیشهٔ نگری را تبیین می‌کند و نجف‌زاده (۱۳۹۳) نیز به این نکته می‌پردازد که نگری با وام‌گیری از فوکو و دلوز، قدرت را نه تنها سرکوبگر بلکه «مولد» می‌فهمد. او تولید زیست-سیاسی را بستر اصلی مالتیتود می‌داند که در آن، مقاومت صرفاً یک واکنش نیست، بلکه وجه ایجابی قدرت مؤسس است. با این حال و با وجود غنای این مطالعات، همچنان موضوع نسبت دقیق مقاومت با ظرفیت‌های ایجابی مالتیتود تا کنون مورد توجه قرار نگرفته است و پژوهش حاضر بر آن است که این موضوع را کاوش کند.

۲. از دیالکتیک تا آنتاگونیسم: پیدایش کارگر اجتماعی و بنیان‌های مقاومت شبکه‌ای

می‌توان گفت اندیشهٔ آغازین نگری، پاسخی نظری به بحران سوژگی و امکان مقاومت در دل مناسبات سرمایه‌داری متأخر است. نقطهٔ عزیمت او هرچند در سنت فلسفی مدرن و به‌ویژه در تفسیر از هگل و دولت عقلانی نهفته است، اما به‌سرعت از منطق دیالکتیکیِ سازش‌گر فاصله می‌گیرد و با نقد بنیان‌های فلسفهٔ مدرن نزد دکارت، کانت و به‌ویژه هگل نشان می‌دهد که دولت مدرن و عقلانیت بورژوایی بر دوگانه‌سازی و فرمالیسمی استوار است که تضادهای اجتماعی را در کلیت عقلانی دولت جذب و بی‌خطر می‌کند؛ و بدین‌سان به سازوکاری برای بازتولید سلطهٔ بورژوایی و مهار نیروی تخاصم اجتماعی بدل می‌شود (مورفی، ۱۴۰۰: ۵۷-۱۱۳). در گامی رادیکال‌تر، و از طریق مواجههٔ نظری با مارکس، او دولت عقلانی هگلی را دیگر نه نقطهٔ سازش میان عقل و تاریخ، بلکه استمرار منطقی همان پروژهٔ دکارتی و ابزار مادی حفظ نظم سرمایه‌داری می‌انگارد و براین‌اساس، دیالکتیک جای خود را به منطق «آنتاگونیسم[1]» می‌دهد؛ منطقی که در آن، تضاد نه لحظه‌ای گذرا در مسیر سنتز میان دو قطب مخالف، بلکه وضعیت بنیادی و سازندهٔ خود واقعیت اجتماعی است. درحالی‌که دیالکتیک هگلی، تضاد را مقدمه‌ای برای تحقق عقلانیت و وحدت آن با تاریخ می‌دانست، نگری آن را به‌منزلهٔ نیرویی مادی، سازش‌ناپذیر و مولد فهم می‌کند که نه به حل‌ورفع، بلکه بازتولید دائمی اختلاف و ستیز می‌انجامد. آنتاگونیسم، در نگاه نگری، هم نیروی ویرانگر سلطه است و هم موتور زایش مادیت تاریخی؛ نیرویی که از دل مبارزهٔ طبقاتی، امکان سوژگی رهایی‌بخش را پدید می‌آورد (نگری، ۱۹۹۱: ۸-۱۲؛ نگری، ۲۰۰۶: ۴۵-۱۰۷؛ نگری و کازارینو، ۲۰۰۸: ۷۹-۸۰).

این چرخش، مبنای پیوند نگری با فرضیهٔ کارگرگرایی است؛ رویکردی که در ایتالیای دههٔ ۱۹۶۰، برخلاف مارکسیسم سنتی، نقطهٔ آغاز تحلیل را نه حرکت سرمایه، بلکه ابتکار و مقاومت طبقهٔ کارگر می‌دانست. از این منظر، کارگران با ایجاد شکاف‌های تازه در فرایند تولید، سرمایه را به بازسازی تکنولوژیک و سازمانی وامی‌داشتند و تاریخ سرمایه، نه یک قوش تکاملی مستقل، بلکه رشته‌ای از تلاش‌ها برای مهار سوبژکتیویتهٔ مقاومت بود (رایت، ۲۰۱۷: ۳۹). این امر با مفهوم «ترکیب طبقاتی» پیوند دارد؛ مفهومی که دو سطح درهم‌تنیده را تشخیص می‌دهد: «ترکیب تکنیکی» به‌معنای سازمان عینی کار، تقسیم وظایف، فناوری و سازوکارهای کنترل تولید، و «ترکیب سیاسی» به‌منزلهٔ ظرفیت کارگران برای سازمان‌یابی، مقاومت و آفرینش اشکال تازهٔ مبارزه. هر بار که کارگران شکل تازه‌ای از مقاومت را ابداع می‌کنند، سرمایه با بازسازی ترکیب تکنیکی، از طریق نوآوری فناورانه، سیاست‌های مزدی و تغییر در تقسیم کار، می‌کوشد آن را خنثی سازد (هریسون، ۱۴۰۱: ۱۱۲). در این چارچوب، سیاست رهایی‌بخش نه در سازش طبقاتی، بلکه در تشدید و خودآگاهی آنتاگونیسم تعریف می‌شود. ازاین‌رو، کارگرگرایی صرفاً تحلیلی جامعه‌شناختی از کار صنعتی نیست، بلکه فرضیه‌ای پیشاسیاسی دربارهٔ منشأ قدرت تاریخی سوژهٔ کار است؛ سوژه‌ای که با مقاومت خود، جهت حرکت سرمایه و تاریخ را تعیین می‌کند. در این افق، مفاهیم «کارگر توده‌ای» و «کارگر اجتماعی» نقش محوری در بازتعریف سوژگی مقاومت دارند.

---

۱. Antagonism: در لغت به‌معنای "تخاصم" است.

نگـری معتقـد بـود سـرمایه در دوران پسـاجنگ، بـرای مهـار قـدرت شـوراها و کارگـران متخصـص، از طریـق فوردیسـم، تیلوریسـم و سیاسـت‌های مـزدی کینـزی ترکیـب طبقاتـی را دگرگـون کـرد و «کارگـر تـوده‌ای» را پدیـد آورد؛ سـوژه‌ای بی‌شـکل، پرشـمار و مهارت‌زدایی‌شـده کـه در کانـون تولیـد قـرار داشـت و می‌توانسـت حامـل مسـتقیم آنتاگونیسـم باشـد. از نظـر او، سـازمان‌یابی سیاسـی بایـد نـه به‌صـورت بیرونـی و حزبی-نمایندگی‌کننـده، بلکـه از دل همیـن ترکیـب و بـر مبنـای خودآیینـی آن شـکل گیـرد (نگـری، ۱۹۸۸: ۲۰۵؛ رایـت، ۲۰۱۷: ۹۸). امـا تجربـهٔ جنبش‌هـای «قـدرت کارگـران» و «خودآیینـی کارگـران» در ایتالیـا نشـان داد کـه سـوژگی پرولتـری دیگـر بـه کارگـر صنعتـی تـوده‌ای محـدود نیسـت. ازایـن‌رو، نگـری بـا گسـترش منطـق اسـتثمار و تقسـیم کار از کارخانـه بـه کل جامعـه و بـا توجـه بـه رشـد تولیـد غیرمـادی، اجتماعی‌شـدن کار و درهم‌تنیدگـی تولیـد و بازتولیـد، مفهـوم «کارگـر اجتماعـی» را طـرح می‌کنـد. کارگـر اجتماعـی نـزد او شـبکه‌ای ناهمگـون از سـوژه‌های مولـد اسـت: کارگـران مـزدی و غیرمـزدی، زنـان، مهاجـران، دانشـجویان و نیـروی کار خدماتـی و شـناختی. در ایـن سـطح، آنتاگونیسـم دیگـر صرفاً نزاعـی کارخانـه‌ای نیسـت، بلکـه تنشـی سـاختاری میـان منطـق انباشـت و زندگـی اجتماعـی متکثـر اسـت؛ گـذاری کـه زمینـهٔ نظـری طـرح بعـدی مالتیتـود را فراهـم می‌کنـد (رایـت، ۲۰۱۷: ۱۵۰-۱۵۱؛ نگـری، ۲۰۰۵: ۱۸۰-۲۱۶).

درون همیـن افـق اسـت کـه نگـری «روش ناظـر بـر گرایـش» را به‌مثابـهٔ ابـزار نظری-سیاسـی خـود بسـط می‌دهـد؛ مفهومـی کـه نخسـت در تحلیـل او از تحـول دولـت سـرمایه‌داری — از «دولـت برنامه‌ریـز» تـا «دولـت-بحـران» — و سـپس در بازخوانـی گروندریسـهٔ مارکـس در کتـاب مارکـس فراسـوی مارکـس (۱۹۷۹) صورت‌بنـدی می‌شـود. در ایـن روش، تحلیـل نـه از سـاختارهای تثبیت‌شـده بلکـه از شـدنِ تاریخـی نیروهـای متقابـل آغـاز می‌شـود. سـرمایه همـواره در حـال بازسـازی خویـش در واکنـش بـه ابتـکار کار زنـده اسـت و سـوژهٔ پرولتـری نیـز درون همیـن واکنش‌هـا امکان‌هـای نوینـی بـرای مقاومـت و سـازماندهی می‌آفرینـد. وظیفـهٔ نظریـه در نـزد نگـری، شناسـایی و پـرورش همیـن گرایش‌هـای درونـیِ رهایی‌بخـش اسـت؛ گرایش‌هایـی کـه در دل تضـاد، مسـیرهای بالقـوهٔ گـذار از سـلطه را آشـکار می‌کننـد. از ایـن منظـر، «روش ناظـر بـر گرایـش» نـه فقـط شـیوه‌ای بـرای تحلیـل، بلکـه نوعـی سیاسـت نظـری اسـت: روشـی بـرای اندیشـیدن در بطـن مبـارزه، همـراه بـا حرکـت تاریـخ و نـه در بیـرون از آن (ایـدن، ۲۰۱۴: ۱۱۵).

از دل ایـن چارچـوب، مسـئلهٔ سـازماندهی حزبـی نـزد نگـری به‌طـور ریشـه‌ای بازتعریـف می‌شـود. او بـا بهره‌گیـری نقادانـه از تجربـهٔ لنینـی، مـدل سـازماندهیِ «حـزب پیشـتاز» را تنهـا در صورتـی موجـه می‌دانـد کـه متناسـب بـا ترکیـب تکنیکـی به‌روزرسـانی شـود؛ به‌مثابـهٔ سـازمانی درون‌زاد و هم‌تکامل‌یافتـه بـا ترکیـب طبقاتـی هـر دوره، نـه دسـتگاهی بیرونـی، سلسـله‌مراتبی و نماینـدگی‌کننـده. بـرای نگـری، حـزب تنهـا زمانـی مشـروع اسـت کـه نـه فرمانـده یـا بیانگـر ارادهٔ طبقـه، بلکـه شـکلی از شـبکهٔ افقـی کنـش جمعـی برخاسـته از مبـارزه باشـد کـه میـان مقاومت‌هـای پراکنـده خودآییـن پیوندهـای افقـی برقـرار کـرده و امـکان بازتولیـد و بازترکیـب سیاسـی آن‌هـا را در نوعـی همـکاری اجتماعـی خودسـازمان‌بخش فراهـم می‌کنـد (نگـری، ۱۹۸۸: ۱۳۲-۱۳۳). همیـن رویکـرد اسـت کـه نگـری را به‌سـوی الگوهـای غیرمتمرکـزِ خودآییـن، افـق پاد-قـدرت و تصـور «شـبکه‌ای از قدرت‌هـای متکثـر» هدایـت می‌کنـد؛ افقـی کـه بعـداً در مفهـوم مالتیتـود تئوریـزه می‌شـود (مورفـی، ۱۴۰۰: ۱۶۷-۱۷۷).

۳. هستی‌شناسی مالتیتود

نگری با اتکا بر اسپینوزا، مفهوم «مالتیتود» را برای نخستین‌بار در کتاب نابهنجاری وحشی (۱۳۹۸) به‌مثابهٔ مفهومی هستی‌شناختی و بنیانی برای فهم سیاست برسازنده «که در آن شدت میراث رنسانس (احساس کرامت جدید برای سوژه) به‌صورتی گسترده وحدت می‌یابد. یعنی این کیفیت جدید سوژه به جانب حس کثرت سوژه‌ها گشوده می‌شود و به سمت قدرت برسازنده‌ای که از کرامت آن‌ها برمی‌خیزد، در مقام یک تمامیت» صورت‌بندی می‌کند (نگری، ۱۳۹۸: ۲۲). در این خوانش، هر موجود تجلی‌ای از جوهر واحد هستی است و کثرت نه در تعارض با وحدت، بلکه به‌مثابهٔ تکینگی‌هایی فهمیده می‌شود که در عین استقلال، در پیوندی درونی با یکدیگر هستند. بر همین اساس، مالتیتود شبکه‌ای از سوژه‌های متفاوت است که هریک از دل خودِ واقعیت اجتماعی سهمی از قدرت مشترک را حمل می‌کنند. کلید فهم این صورت‌بندی، مفهوم اسپینوزاییِ «درون‌ماندگاری» است. نگری با الهام از اصل نامتناهی‌بودن جوهر نزد اسپینوزا استدلال می‌کند که هستیْ نیرویی ایجابی، خودمولد و بی‌نیاز از هر علت بیرونی است که همهٔ دگرگونی‌ها، توان‌ها و خلاقیت‌ها را در دل خودِ واقعیت مادی و اجتماعی پدید می‌آورد. بر این اساس، درون‌ماندگاری علاوه بر متافیزیک استعلایی، نافی هر نوع ساختار مبتنی بر میانجی‌گری و بیرون‌بودگی (اعم از دولت و سازمان‌های سیاسی و فرایندهای دیالکتیکی مورد تاکید در مارکسیسم ارتودکس) و ارائه‌دهنده درکی رادیکال از واقعیت به‌مثابه بستر زندگی واقعی اجتماعی است که در آن هر تحول، از درون و به‌واسطهٔ خود نیروهای اجتماعی روی می‌دهد (نگری، ۱۳۹۸: ۵۵؛ گان، ۱۹۹۲: ۱-۴۵).

۳-۱. قدرت برسازندهٔ مالتیتود

مورفی در تفسیر خود از اسپینوزای نگری (۱۴۰۰: ۲۲۱)، مالتیتود را «کثرتی از تکینگی‌های انسانی» می‌نامد که قدرت جمعی‌شان «طبیعت ثانویه» را خلق می‌کند. به‌عبارت دیگر، مالتیتود نه ابژه‌ای برای سازمان‌دهی قدرت، بلکه فراشد خلاقی است که خود پیوسته بازتولید می‌شود، بدون آن‌که در چارچوب‌های ثابت نهادی یا قانونی تثبیت شود (همان، ۲۲۹). نگری این پویایی را بر اصل درون‌ماندگاری استوار می‌کند. از این منظر، مالتیتود شبکه‌ای از توان‌های برسازنده است که از طریق زبان، میل و همکاری، امکان خلق اشکال تازه‌ای از زندگی اجتماعی و مقاومت در برابر قدرت‌های تثبیت‌شده را در خود حمل می‌کند. همین پیوند میان توانِ ایجابی و کثرت درونی، مالتیتود را به سوژهٔ بالقوهٔ سیاست رهایی‌بخش مبدل می‌کند (پیتس، ۲۰۲۴: ۷). در نقطهٔ مرکزی این دستگاه، تمایز اسپینوزایی میان دو «قدرت برسازنده[1]» و «قدرت برساخته[2]» قرار دارد. قدرت برساخته همان نیروی تثبیت‌شده و انباشته‌ای است که در قالب دولت، قانون و نهادهای اقتدار به‌صورت بیرونی و تحمیلی عمل می‌کند، درحالی‌که قدرت برسازنده نیرویی زنده، درون‌ماندگار و مولد است که در بدن‌ها، کنش‌ها و روابط اجتماعی جریان دارد و سرچشمهٔ آفرینش و پویایی به‌شمار می‌رود (نگری، ۱۳۹۸: ۶۶). نگری این دو شکل قدرت را نه در نسبت تقابلی مطلق، بلکه در تنشی درونی و گسست‌ناپذیر می‌فهمد؛ آنتاگونیسمی که بر اساس آن، نیروهای برسازنده دائماً ساختارهای برساخته را تولید کرده و همزمان از آن‌ها فراتر می‌روند (مورفی، ۱۴۰۰: ۲۱۵).

1. Potentia
2. Potestas

او این تمایز را در سطح سیاسی به دوگانهٔ «قدرت مؤسس» و «قدرت تأسیس‌شده» بسط می‌دهد. قدرت تأسیس‌شده صورت نهادمند و تصلب‌یافتهٔ قدرت برساخته است، حال آن‌که قدرت مؤسس، به‌مثابهٔ تجسم سیاسیِ قدرت برسازنده، نیروی خودآیین و مولدی است که در بدن اجتماعی مالتیتود، ظرفیت خلق شکل‌های نوین حیات جمعی را دارد (نگری، ۱۹۹۹: ۱-۳۵). در هستی‌شناسی اسپینوزایی نگری، مالتیتود در مقام قدرت برسازنده، نه صرفاً جمعی از افراد، بلکه شبکه‌ای از توان‌های برسازنده است که از درون با یکدیگر پیوند دارند و با همکاری، زبان، میل و دانش، صورت‌بندی‌های نوینی از زندگی را خلق می‌کنند (نگری، ۲۰۰۴: ۱۳-۱۴). در این چارچوب، مالتیتود در پیوند تنگاتنگ با ایجابیت، خلاقیت و میل به آزادی فهم می‌شود. مالتیتود برآمده از درون هستی اجتماعی است و حامل ظرفیت آن است که در برابر شکل‌های تثبیت‌شدهٔ قدرت برساخته، نه با نفی، بلکه با آفرینش نظم‌های بدیل، مقاومت کند. از همین‌رو، پیوند میان مالتیتود و مقاومت، نه صرفاً سیاسی، بلکه هستی‌شناختی است؛ چرا که در دل خودِ واقعیت مادی، امکان‌های تحقق امر جمعی و رهایی‌بخش را با خود حمل می‌کند.

در اینجا، آنتاگونیسم میان «قدرت مؤسس» و «قدرت تأسیس‌شده» موید پویایی سیاسی است. نهادهای موجود —سازوبرگ‌های تثبیت‌شده‌ای که زندگی جمعی را سازمان می‌دهند— از دل نیروی خلاق جمعی برمی‌آیند، اما همین‌که صورت‌های صلب و بیگانه می‌گیرند، در برابر سرچشمهٔ خود قرار گرفته و می‌کوشند آن را مهار کنند. با قرار گرفتن قدرت مؤسس در برابر آن، خوانش اسپینوزایی نگری بُعدی آشکارا سیاسی می‌یابد؛ سیاست به‌مثابه فعلیت‌یافتن توان‌های رهایی‌بخشِ برخاسته از واقعیت اجتماعی، با افقی که او آن را «دموکراسی مطلق» می‌خواند؛ نظمی که در آن مالتیتود نه ابژهٔ حکومت، بلکه سوژهٔ خلاق و خودآیینِ تأسیس اجتماعی است (نگری، ۱۳۹۸: ۱۸۸؛ پیتس، ۲۰۲۴: ۱۰).

۳-۲. مالتیتود و دموکراسی مطلق

به‌تعبیر نگری، اسپینوزا با حذف وساطت و انحلال انشعابات آن در جامعهٔ مدنی بر پایهٔ مفهوم درون‌ماندگاری، مبنایی فلسفی برای ازمیان‌بردن جدایی دولت و جامعه فراهم می‌کند. در این خوانش، دعاوی سیاسی اسپینوزا، پیش از آن‌که به پراکسیس سیاسی مربوط شوند، «دموکراسی» را نه نتیجهٔ سیاست، بلکه پایهٔ آن و مبنای خودجوش امر سیاسی می‌دانند (پیتس، ۲۰۲٤: ۱۳). بر این اساس، بُعد جمعی و خصلت درون‌ماندگار مالتیتود در آنتاگونیسمی دائمی با فردگرایی و قدرت برساختهٔ برخاسته از قراردادگرایی قرار دارد؛ آنتاگونیسمی که تا تحقق حکومت مطلق[1] مالتیتود در قالب قدرت برسازندهٔ درون‌ماندگار — به‌منزلهٔ نوعی دموکراسی رادیکال — و ازمیان‌رفتن جدایی دولت و جامعه ادامه می‌یابد (نگری، ۱۳۹۸: ۱۰۳).

ازاین‌رو، یکی از ابعاد درون‌ماندگار مالتیتود، میل به دموکراسی است. اما برخلاف دموکراسی متعارف که در آن قدرت غالباً تفویض می‌شود و افراد به‌طور غیرمستقیم نمایندگی می‌شوند، دموکراسی اسپینوزا تجلی مستقیم قدرت برسازنده و نیروی جمعی مالتیتود است. در این معنا، قدرت از مرجع مرکزی یا نهاد نمایندگی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از تعامل، همکاری و خودگردانی افراد پدید می‌آید و در چارچوب «اجماع» حفظ می‌شود؛ اجماعی که در غیاب نهادهای نمایندگی، وحدت‌بخشی می‌کند (همان، ۳۸).

---

۱. حکومت مطلق در اینجا، به مثابهٔ مطلق‌گرایی سلطنتی و یک نظام بستهٔ سیاسی در نظر گرفته نشود.

این دموکراسی تحت فرمی از ابدیت تعیین و تعریف شده و دگردیسی‌ای است که هیچ پایانی ندارد. دموکراسی نزد اسپینوزا، حکومت مطلق مالتیتود است؛ اما مطلق‌بودن آن نه به‌معنای مطلق‌گرایی سیاسی یا دولت استعلایی مستبد، بلکه به‌معنای دگرگونی‌های مبتکرانهٔ مالتیتود در خود-سازماندهی و نامتناهی‌بودن فرایندی است که پیوسته خود را خلق و بازتولید می‌کند. درعین‌حال، خصلت مطلق این دموکراسی به معنای قطعیت دستیابی به آن نیست؛ زیرا مالتیتود در تقاطع «علیت» و «تصادف»، «تمایل» و «امکان» قرار دارد و امر مطلق، به‌جای حل پیچیدگی‌های سیاسی، آنها را در خود حفظ می‌کند. ازاین‌رو، نگری تعریف اسپینوزا از دموکراسی را نوعی «نا-حکومت» می‌داند که به هیچ ساختار مشخصی محدود نیست؛ دموکراسی در این معنا بیش از آن‌که شکلی از حکومت باشد، «فعالیت اجتماعی ایجاد دگرگونی» است (پیتس، ۲۰۲٤: ۱۹؛ نگری، ۱۳۹۸: ۱۱۱).

۴. هستی‌شناسی مقاومت

در نقطه‌ای که هستی‌شناسی مالتیتود بر پایهٔ درون‌ماندگاری اسپینوزایی تثبیت می‌شود، پرسش از چگونگی فعلیت یافتنِ این توان برسازنده پا به عرصهٔ تحلیل قدرت و مقاومت می‌گذارد. نگری برای توضیح این گذار، به‌جای رجوع به نظریه‌های مارکسیستی و مدل‌های کلاسیک سلطه، پیش از هر چیز به دستگاه‌های نظری‌ای روی می‌آورد که قدرت را نه در مقام فرمانروایی، بلکه در قالب فرآیندهای تولیدی، بدنی و میل‌ورزانه فهم کرده‌اند. از همین‌جاست که دستگاه نظری متفکرانی چون فوکو و دلوز-گتاری وارد صحنه می‌شوند که هرکدام به شیوه‌ای متفاوت نشان می‌دهند چگونه قدرت در ریزبافت‌های زندگی عمل می‌کند و چگونه مقاومت درون همین جریان شکل می‌گیرد.

پیش از توضیح رابطهٔ نگری با این رویکردها لازم است خطوط اصلی آن‌ها را به اختصار روشن کنیم. به بیان فوکو، قدرت همچون شبکه‌ای از تکنیک‌ها و سازوکارهای انضباطی و زیست-سیاسی فهم می‌شود؛ شبکه‌ای که از طریق تنظیم بدن‌ها و مدیریت جمعیت، حیات اجتماعی را در مدار تولید و انقیاد قرار می‌دهد. دلوز و گتاری اما قدرت سرمایه‌داری را به‌مثابهٔ ماشینی میل‌ورزانه و سیال تحلیل می‌کنند که پیوسته از ساختارهای تثبیت‌شده «قلمروزدایی» می‌کند و سپس با «بازقلمروسازی» عناصر گسسته، نظم‌های تازه‌ای می‌سازد. در این افق، نه قدرت یک کل متمرکز است و نه مقاومت کنشی بیرونی و واکنشی؛ هر دو در ریزبافت‌های زندگی، زبان، بدن و میل جریان دارند. از همین‌جاست که مفاهیمی چون زیست-قدرت و زیست-سیاست فوکویی، ماشین میل و قلمروزدایی دلوز و گتاری، و تصویر آن‌ها از سرمایه‌داری به‌مثابهٔ ماشینی بازترکیب‌شونده، به ابزارهایی برای فهم هستی‌شناسی مقاومت نزد نگری بدل می‌شوند.

۴-۱. زیست-قدرت و زیست-سیاست

نگری و هارت با بهره‌گیری از مفهوم زیست-قدرت و زیست-سیاست فوکو که مبنای «تکنولوژی عظیم قدرت»ی است که سراسر حیات اجتماعی را در مدار تولید و انقیاد سرمایه‌دارانه قرار می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۵۹)، اما با فاصله‌گیری آگاهانه از محدودیت‌های نسبتاً ساختارگرایانهٔ آن، قدرت را مستقیماً با تولید پیوند می‌زنند. برای آن‌ها، زیست-قدرت سازوکاری است که سرمایه از طریق آن بدن‌ها، عواطف،

ذهن‌ها و فضاهای اجتماعی را در خدمت انباشت قرار می‌دهد؛ اما در دل همین فرآیند، «تولید زیست-سیاسی» به‌منزلهٔ نیرویی خلاق و درون‌ماندگار پدیدار می‌شود. در این افق، تولید زیست-سیاسی علاوه بر کالاهای مادی، همهٔ ابعاد حیات انسانی – دانش، زبان، عاطفه، ارتباطات و فرهنگ – را دربرمی‌گیرد. بدین‌سان، جامعه نه صرفاً عرصهٔ بازتاب قدرت، بلکه میدان اصلی خلق معنا، سوژگی و امر اجتماعی است (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۷). در پرتو این درک، نگری و هارت مفهوم «امر مشترک» را صورت‌بندی می‌کنند. امر مشترک ناظر به آن‌دسته از منابع، ظرفیت‌ها، دانش‌ها و ساختارهای زبانی و فرهنگی است که یا ریشه در طبیعت دارند یا در فرآیندهای اجتماعی به‌شکل جمعی تولید و بازتولید می‌شوند. در واقع، برخلاف دارایی خصوصی یا دولتی، امر مشترک بیرون از منطق انحصار شکل می‌گیرد و بر اساس همکاری کنشگران اجتماعی عمل می‌کند (نگری و هارت، ۱۴۰۲: ۲۳۷). به باور نگری و هارت، در جهانی که دانش، فرهنگ و تولیدات اجتماعی بیش‌ازپیش خصلت مشترک می‌یابند، زندگی و کار انسان‌ها باید نه بر اساس منطق استثمار و مالکیت سرمایه، بلکه بر مبنای اصول همکاری و اشتراک‌گذاری سازمان یابد. بدین‌سان، امر مشترک برخاسته از قلمرو زیست-سیاست، به صحنهٔ اصلی مقاومت در برابر زیست-قدرت بدل می‌شود و حامل ظرفیت خلق شکل‌های بدیل زندگی اجتماعی است (همان، ۱۷۹-۱۸۸).

در جهان پساامپریالیستی معاصر، قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در قالب یک شبکهٔ جهانی زیست-قدرتی عمل می‌کند؛ شبکه‌ای که تمام عرصه‌های زندگی را در کنترل خود می‌گیرد و نگری و هارت آن را امپراتوری می‌نامند (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۷-۱۶۸). اما در دل همین نظم فراگیر، زیست-سیاست به بستر مقاومت بدل می‌شود؛ مقاومتی ایجابی و برسازنده که از درون زندگی، عاطفه و خلاقیت اجتماعی سر برمی‌آورد. در این چارچوب، مالتیتود همان بدن اجتماعیِ متکثری است که سوژهٔ این مقاومت به‌شمار می‌آید. جمعی از تکینگی‌ها که از دل تولیدِ زیست-سیاسی و امر مشترک شکل می‌گیرند و نیرویی را که سرمایه می‌خواهد مهار کند، به انرژی آفرینش و رهایی تبدیل می‌کنند (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۱۶). به این ترتیب، می‌توان گفت سه مفهوم امپراتوری، مالتیتود و مقاومت، نه سه وجه مجزا، بلکه اجزای درهم‌تنیدهٔ یک دستگاه نظری واحد هستند. این سه‌گانه، تنها در ارتباط با یکدیگر قابل فهم‌اند؛ به‌گونه‌ای که درک هر یک، مستلزم درک دیگری است (اُیورکولاک، ۲۰۲۳: ۱۲۵).

۴-۲. ماشین امپراتوری و میل ایجابی مالتیتود

نگری و هارت از مفاهیم دلوز و گتاری دربارهٔ سرمایه‌داری به‌مثابهٔ «ماشین اجتماعی» برای صورت‌بندی امپراتوری بهره می‌گیرند. نزد دلوز و گتاری، سرمایه‌داری از طریق فرآیند «قلمروزدایی» به‌طور پیوسته پیوسته از سنت‌ها، هویت‌ها و ساختارهای تثبیت‌شده می‌گسلد، اما همزمان با «بازقلمروسازی»، عناصر گسسته را در شبکه‌هایی تازه سازمان می‌دهد و شکل نوینی از بدن‌مندی و نظم اجتماعی پدید می‌آورد (دلوز و گتاری، ۲۰۰۰: ۲۰۶). بدین‌سان، سرمایه با شکستن رمزگان‌ها و نهادهای مانع انباشت و بازسازمان‌دهی عناصر گسسته، نظمی سیال، شبکه‌ای و جهانی از تولید، مصرف و ارتباطات می‌آفریند که تمام عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی را در مدار خود می‌کشد و قدرت را در سطحی جهانی بازتولید می‌کند (همان، ۵۱-۲۴۹).

در «امپراتوری» نگری و هارت نیز قدرت دیگر در دولت‌های ملی متمرکز نیست، بلکه در شبکه‌ای جهانی و غیرقابل‌مکان‌یابی توزیع شده که اقتصاد، سیاست، فرهنگ، دانش و بدن‌مندی را در بر می‌گیرد. امپراتوری، ماشینی زیستی-سیاسی است که با قلمروزدایی و بازقلمروسازی مداوم، مرز «درون» و «بیرون» را درهم می‌شکند و حتی امکان مقاومت را به درون خود جذب می‌کند (نگری و هارت، ۱۳۸٤: ۱۹٤). در این وضعیت، تولید زیست-سیاسی مالتیتود با منطق انباشت سرمایه همزمان عمل می‌کند؛ بدن، ذهن و میل توده‌ها به عناصر تولید بدل می‌شوند و کار مادی جای خود را به تولیدات غیرمادی، مانند دانش، زبان، عاطفه و نوآوری، می‌دهد؛ تحولی که نگری و هارت آن را در قالب «کار غیرمادی» توضیح می‌دهند (ابینت، ۲۰۰٦: ۹٦؛ نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۱٤۰).

آنان با وفاداری به سنت کارگرگرایی، مفاهیم دلوز و گتاری را برای تبیین منطق مقاومت مالتیتود بازسازی می‌کنند. درحالی‌که دلوز و گتاری قلمروزدایی را حاصل میل ماشین سرمایه‌داری می‌دانند، نگری و هارت آن را نتیجهٔ میل برسازندهٔ مالتیتود می‌شمارند. از نظر آنان، امپراتوری واکنشی به نیروی رهایی‌بخش توده‌هاست، نه صرفاً ابزاری برای گسترش سرمایه (نگری و هارت، ۱۳۸۴: ۶۶)؛ هرچند بقا و بازتولید آن نیز به همین نیرو وابسته است (ایورکولاک، ۲۰۲۳: ۱۲۷-۱۲۸). در واقع، نگری و هارت، قدرت را به‌صورت فرایندی ماشینی می‌فهمند که میل، سیاست و سوژگی را در درون خود تولید و تنظیم می‌کند؛ به‌عبارت دیگر، بدن‌ها، عواطف و ذهن‌ها نه در بیرون، بلکه درون همین ماشین جهانی شکل می‌گیرند و از همین درون است که مقاومت نیز باید سربرآورد (نگری و هارت، ۱۳۸٤: ٦۲-٦۳).

در اندیشهٔ دلوز و گتاری، مقاومت فرآیندی دائمی، غیرمتمرکز و تکین است که با ارائهٔ بدیل‌هایی، در برابر نظم سرمایه‌داری از دل تاکتیک‌های ایجابی و خلاقانه برمی‌خیزد. برای تبیین این منطق، آن‌ها از مفاهیمی چون «ماشین جنگی»، «خطوط گریز» و «بدنِ بدون اندام» بهره می‌گیرند. نگری و هارت مفاهیم دلوز و گتاری را از سطح امکان‌های نظری فراتر برده و در قالب بدن اجتماعی-سیاسی مالتیتود بازآرایی می‌کنند. آنان تأیید می‌کنند که مقاومت صرفا واکنشی نیست، بلکه تجلی میل مالتیتود به دموکراسی مطلق است. لازم به ذکر است، مالتیتود در خوانش اسپینوزایی نگری، در افق دلوزی بازتعریف می‌شود: بدن اجتماعی فاقد مرکزیت، اما برخوردار از وحدت عملی در تکثر درونی؛ بدنی رها از سازمان‌دهی استعلایی و منطق نمایندگی که در برابر آپاراتوس دولت مقاومت می‌کند. این مقاومت در قالب پیوند ریزوم‌های بی‌شمار، بدنی مرکب از اقلیت‌ها، پراکسیس‌های خُرد و تفاوت‌های انکارناپذیر می‌سازد که بدیلی است در برابر تصویر کلاسیک مارکسیسم از کارگر واحد، مرد، شهری و صنعتی. به این ترتیب، نگری و هارت با بهره‌گیری خلاق از دلوز و گتاری، مفهومی عینی و سیاسی از مقاومت به دست می‌دهند که در هیئت مالتیتود به‌مثابه ماشین جنگیِ رهایی‌بخش متجلی می‌شود (تامپیو، ۲۰۰۹: ۳۸۴-۳۸۸).

۵. ساحت سیاسی در مالتیتود و مقاومت

در اینجا پرسش تازه‌ای سر برمی‌آورد: این نیروی برسازنده چگونه می‌تواند به کنش سیاسیِ سازمان‌یافته بدل شود؟ نگری برای پاسخ به این پرسش ناگزیر است به سنتی بازگردد که بیش از هر جای دیگر مسئلهٔ

«سوژهٔ انقلابی» و «سازمان سیاسی» را صورت‌بندی کرده بود؛ سنتی که نام لنین در مرکز آن قرار دارد.

هرچند پروژهٔ فکری نگری و هارت با گسست از مارکسیسم کلاسیک و تأکید بر خودسامان‌دهی، تکثر و افقی‌بودن قدرت مالتیتود تعریف می‌شود، اما منطق سازمان‌دهی تحلیل‌ها و شیوهٔ تفکیک مفاهیم در آن‌ها وام‌دار لنین است. نگری از منطق مرحله‌بندی لنین برای تحلیل وضعیت انقلابی بهره می‌گیرد؛ منطقی که بر پیوند میان سوبژکتیویته و بحران و تمایز لحظات «تحلیل»، «سازماندهی»، «تاکتیک» و «انقلاب» استوار است (نگری، ۲۰۱۴: ۵۸-۷۸). او لنین را نه الگویی برای تقلید، بلکه «ماشین نظری»ای می‌داند که می‌تواند فرم سیاسی تفکر را در لحظات بحرانی سامان دهد (همان، xii). با این تفاوت که نگری، با الهام ظریف از ماکیاولی و صورت‌بندی «قدرت مؤسس»، افق سازمان‌یابی را از قالب لنینیِ حزبِ پیشتاز فراتر می‌برد و آن را به ظرف خلاقیت‌های افقی مالتیتود برای سازماندهی جمعی و اعمال قدرت رهایی‌بخش پیوند می‌زند (اسپیلمن، ۲۰۱۹).

۵-۱. بازتعریف سیاسی مالتیتود

در سنت مارکسیستی، لنین پرولتاریا را نیروی تاریخی دگرگونی می‌دانست؛ سوژه‌ای که از دل تضاد تولید سرمایه‌دارانه برخاسته و تنها از رهگذر سازمان‌یافتگی‌اش در مقام طبقهٔ حاکم می‌تواند بورژوازی را سرنگون کند (لنین، ۱۹۱۸: ۲۴). اما نگری و هارت با تأملی بر همین منطق، بر آن شدند تا مفهوم پرولتاریا را در پرتو دگرگونی‌های تولید پسافوردی بازخوانی کنند. آن‌ها نشان می‌دهند که همان‌گونه که لنین ترکیب اجتماعی و تکنیکی پرولتاریا را پیش‌شرط سازمان سیاسی می‌دانست، در جهان معاصر نیز ترکیب تکنیکی تازه‌ای در حال شکل‌گیری است؛ ترکیبی که از کار صنعتی به «کار زیست-سیاسی» گذار کرده و به ظهور سوژهٔ سیاسی جدیدی (مالتیتود) انجامیده است.

نگری که در ابتدا مالتیتود را در سطحی هستی‌شناسانه و با الهام از اسپینوزا به‌مثابهٔ میل درونی انسان به آزادی و دموکراسی مطلق طرح کرده بود، در همکاری با هارت، این مفهوم را به جایگاهی تاریخی-سیاسی ارتقا می‌دهد. مالتیتود اکنون به‌مثابهٔ طبقه‌ای انقلابی مطرح می‌شود که تحققش در گرو سازمان‌دهی سیاسی و تصاحب امر مشترک است. مالتیتود برخلاف مفاهیمی چون «مردم» یا «توده»، بر تکثر و ناهمگونی استوار است. این مفهوم مجموعه‌ای از تکینگی‌های متنوع فرهنگی، قومی، جنسیتی و شغلی را در بر می‌گیرد که بدون ازبین‌بردن تفاوت‌ها، در شبکه‌ای باز و هم‌بسته به یکدیگر متصل‌اند. مالتیتود نه توده‌ای بی‌انسجام است و نه جمعی همگون، بلکه نیرویی اجتماعی و سیاسی است که از دل تفاوت‌ها، امکان مقاومت مشترک و آفرینش اشکال نوین دموکراسی و رهایی را فراهم می‌سازد (نگری و هارت، ۱۳۸۷: ۱۶-۲۱؛ ۲۶۴-۲۶۵).

به‌زعم نگری، منطق لنینیِ پیوند میان شیوهٔ تولید و سازمان سیاسی همچنان معتبر است، اما شکل تاریخی آن دگرگون شده. اگر پرولتاریای لنینی در قالب ساختارهای سلسله‌مراتبی و حزب پیشتاز سازمان می‌یافت، مالتیتود نگری و هارت در قالب شبکه‌ای از کنش‌های خودآیین و همکاری‌های افقی سازمان می‌یابد. بدین‌سان، آن‌ها با حفظ بنیان تحلیلی لنین، صورت‌بندی سیاسی او را به‌روز می‌کنند؛ درحالی‌که

حـزب پیشـتاز مبتنـی بـر تمرکـز و سلسـله‌مراتب بـود، مالتیتـود بـر تکثـر و خلاقیـتِ افقـی اسـتوار اسـت و بدیـن ترتیـب، الگـوی حزبـی لنیـن بـر آن سـوار نمی‌شـود. نگـری در ایـن معنـا لنیـن را یـک «ماشـین نظـری» می‌نامـد؛ الگویـی نـه بـرای تکـرار، بلکـه بـرای تفکـر در لحظـات بحـران و بازآفرینـی فرم‌هـای مقاومـت (نگـری، ۲۰۱۴: xii). در چارچـوب سـرمایه‌داری متأخـر، دیگـر نمی‌تـوان از پرولتاریـای کارخانـه‌ای به‌عنـوان نیـروی یگانـه انـقلاب سـخن گفـت. سـوژهٔ انـقلاب اکنـون همـهٔ کسـانی‌اند کـه کارشـان – مـادی یـا غیرمـادی – در انقیـاد سـرمایه اسـت و می‌تواننـد در قالـب مالتیتـود بـه هم‌بسـتگی برسـند (نگـری و هـارت، ۱۳۸۴: ۷۴؛ ۱۳۸۷: ۱۳۹).

۵-۲. مقاومت و شورش

درحالی‌کـه لنیـن انـقلاب را ابـزار دگرگونـی سیاسـی و وسـیله‌ای بـرای تسـخیر دولـت و سـپس انـحلال تدریجـی آن می‌دانسـت، نگـری و هـارت بـا حفـظ هـدف نهاییِ رهایـی از حاکمیـت، مسـیر متفاوتـی را ترسـیم می‌کننـد. آنـان به‌جـای انـقلاب متمرکـز و تصـرف قـدرت دولتـی، بـر «شـورش» و «مقاومـت برسـازنده» تأکیـد دارنـد؛ لحظاتـی ایجابـی از گسسـت و خلاقیـت کـه سـازوکارهای سـلطه را مختـل کـرده و اشـکال نویـن همـکاری و زندگـی جمعـی را پدیـد مـی‌آورد. در ایـن رویکـرد، مقاومـت نـه ابـزاری بـرای قبضـهٔ قـدرت، بلکـه شـیوه‌ای از زیسـت و سیاسـت اسـت کـه از درون کنش‌هـای روزمـره و شـبکه‌های همیـاری برمی‌خیـزد و نهادهـا و سـوبژکتیویته‌های تـازه‌ای را می‌آفرینـد. بااین‌حـال، نگـری و هـارت تأکیـد دارنـد کـه ایـن مقاومت‌هـای پراکنـده تنهـا بـا سـازمان‌یابی نویـن، غیرمتمرکـز و پایـدار می‌تواننـد بـه نیرویـی مؤسـس و دگرگون‌سـاز بـدل شـوند (نگـری و هـارت، ۱۳۸۷؛ ۱۴۰۱).

در منظومـهٔ فکـری نگـری و هـارت، سـازماندهی سیاسـی خـودِ جوهـر مقاومـت اسـت، نـه ابـزاری ثانـوی بـرای تحقـق آن. آنـان بـا گسسـت از الگـوی حـزب پیشـتاز لنینـی، بـر ایـن باورنـد کـه در عصـر تولیـد زیسـت-سیاسـی، سـوژگی انقلابـی از پیـش داده‌شـده نیسـت، بلکـه بایـد در بسـتر کار و زندگـی روزمـره و از دل مقاومت‌هـای پراکنـده سـاخته شـود. ازایـن‌رو میـان «مالتیتـود بـودن» و «برسـاختن مالتیتـود» تمایـز می‌نهنـد: مالتیتـود تنهـا از رهگـذر فرآینـدی آگاهانـه و سـازمانی می‌توانـد از وضعیـت بالقـوه بـه کنشـگری بالفعـل بـدل گـردد. بااین‌حـال، چالـش اصلـی ایـن سـازماندهی در حفـظ تکثـر و پرهیـز از وحـدت اقتدارگرایانـه اسـت. نگـری و هـارت در پاسـخ، الگـوی «شـبکه‌ای افقـی و توزیعـی» را جایگزیـن مـدل عمـودی حـزب پیشـتاز می‌کننـد؛ الگویـی کـه بـا ترکیـب طبقاتـی و تکنولوژیـک مالتیتـود هم‌خـوان اسـت و در عیـن حـال، بیشـترین سـازگاری را بـا ارزش‌هـای دموکراتیـک دارد. ایـن الگـو سـه معیـار را بـرای هـر فـرم سـازمان‌دهی فراهـم می‌کنـد: کارایـی تاریخـی، انطبـاق بـا ترکیـب تولیـد اجتماعـی و تعهـد بـه دموکراسـی (نگـری و هـارت، ۱۳۸۷: ۱۱۹-۱۲۰؛ ۱۴۰۲: ۲۳۵).

در امتـداد همیـن بحـث و بـرای تعمیـق درک از سـازماندهی شـبکه‌ای، نگـری و هـارت تحلیـل خـود را بـه سـطح خـردِ ترکیـب اجتماعـی مالتیتـود گسـترش می‌دهنـد و آن را بـا مفهـوم «تکینگـی» پیونـد می‌زننـد؛ واحـدی کـه بنیـاد ترکیـب طبقاتـی مالتیتـود را تشـکیل می‌دهـد و همـواره در نسـبت‌های درونـی و بیرونـیِ در حـال دگرگونـی تعریـف می‌شـود. از نظـر آنـان، هـر سیاسـت انقلابـی بایـد از هویـت آغـاز کنـد، زیـرا تاریـخ انقیـاد بـر پایـهٔ هویت‌هـای جنسـیتی، نـژادی یـا طبقاتـی بنـا شـده اسـت؛ امـا اگـر سیاسـت در تثبیـت هویـت متوقـف شـود، خـود بـه سـازوکار مالکیـت و سـلطه بـدل می‌گـردد. سیاسـت رهایی‌بخـش بایـد از هویـت همچـون «سـلاح» اسـتفاده

کرده و همزمان در مسیر الغای آن حرکت کند تا امکان حرکت به‌سوی دموکراسی مطلق میسر شود. این رویکرد انتقادی نسبت به سیاست هویت، بنیان بدیلی برای آن تحت عنوان «سیاست تکینگی» است که نگری و هارت سه وظیفهٔ اصلی برای آن برمی‌شمارند: افشای خشونت هویت به‌منزلهٔ مالکیت، استفاده از هویت به‌عنوان ابزار مقاومت، و پیش‌برد نفی آن به‌سوی دموکراسی افقی. بر همین پایه، نگری و هارت هر گونه پروژهٔ وحدت‌گرای هویتی یا ادغام تفاوت‌ها در یک کل واحد را رد می‌کنند و بر ضرورت سازماندهی متناسب با نیازهای متکثر تکینگی‌ها تأکید دارند (هریسون، ۱۴۰۱: ۱۲۹-۱۳۱).

پاسخ آنان به چگونگی پیوند این تکینگی‌های ناهمگون در مفهوم «موازی‌گرایی انقلابی» نهفته است؛ فرایندی که از طریق دو سازوکار «ترجمه» (یافتن زبان مشترک میان جنبش‌ها بدون حذف تفاوت‌ها) و «مفصل‌بندی» (ایجاد ائتلاف‌های پایدار در عین حفظ تفاوت‌ها)، هم‌ارزی و همکاری میان جنبش‌های گوناگون را ممکن می‌سازد. در نهایت، امر مشترک بستر تحقق این همکاری است که در آن تکینگی‌ها با حفظ تفاوت‌ها، قدرت برسازندهٔ مالتیتود را فعلیت می‌بخشند و «فوجی سیاسی» از کنش‌ها و نوآوری‌های دموکراتیک را پدید می‌آورند؛ کثرتی پویا و بی‌مرکز که بدون نیاز به هژمونی، نیرویی انقلابی و سازمان‌مند می‌سازد (نگری و هارت، ۱۴۰۲: ۴۳۷-۴۳۹).

در امتداد همین منطق، نگری و هارت مسئلهٔ «رهبری و استراتژی» را نیز در چارچوب مالتیتود بازتعریف می‌کنند. چون کنش سیاسی از دل تکینگی‌های متکثر و شبکه‌ای برمی‌خیزد، نه الگوی رهبر/پیرو و نه ساختارهای سلسله‌مراتبی قادر به سازمان‌دهی آن نیستند. بنابراین، استراتژی باید حاصل تصمیم‌گیری جمعی و افقی مالتیتود باشد، درحالی‌که رهبری صرفاً در سطح تاکتیک و به‌صورت «رهبری سیال» و غیرمتمرکز معنا پیدا می‌کند. بدین‌سان، خودآیینی و تکثر مالتیتود شکل تازه‌ای از هماهنگی سیاسی را ممکن می‌سازد که بدون نفی تفاوت‌ها، کنش مشترک و اثرگذار را تضمین می‌کند (نگری و هارت، ۱۴۰۱: ۴۷-۸۰).

۵-۳. نهادینه‌کردن مقاومت

نگری و هارت با گسست از الگوی لنینیِ تسخیر دولت، مقاومت انقلابی را در چارچوب مالتیتود بازتعریف می‌کنند. در جهان شبکه‌ای امروز، انقلاب نه حمله‌ای متمرکز، بلکه فرایندی نامتمرکز و ایجابی است که از دل همکاری‌های اجتماعی، خروج از سازوکارهای سلطه و ایجاد پادقدرت‌ها سربرمی‌آورد. تصرف قدرت در این منطق به‌معنای جایگزینی دولت نیست، بلکه به‌معنای گشودن عرصه‌هایی است که در آن قدرت مؤسس مالتیتود بتواند شکل‌های بدیل زندگی و امر مشترک را بالفعل کند.

در همین افق، تاکتیک‌های مقاومتی – از فوج‌های پراکنده و کنش‌های روزمره تا اعتصاب اجتماعی و بازتصاحب فناوری و سرمایهٔ پایا – همگی بر سازمان‌دهی افقی، عمل شبکه‌ای و اجتماعی‌سازی ابزارهای تولید استوارند. مقاومت زمانی انقلابی است که در دل خود همکاری اجتماعی، نهادها و شیوه‌های زیست تازه‌ای خلق کند و بدیل‌هایی پایدار برای منطق سلطه پدید آورد (تامپیو، ۲۰۰۹: ۳۸۸-۳۹۹). این تلقی، در برابر سنت کلاسیک مارکسیسم قرار می‌گیرد که انقلاب را عمدتاً تغییر قهری در ساختار قدرت

دولتی می‌فهمید. لنین در دولت و انقلاب، راه رهایی را تخریب دستگاه بورژوایی و استقرار دولت پرولتری می‌دانست؛ اما نگری و هارت این الگوی جایگزینی دولت را نقد می‌کنند، زیرا در آن، قدرت مؤسس ممکن است به قدرت تأسیس‌شده‌ای تازه فروکاسته شود و لحظهٔ رهایی، خود به بازتولید سلطه بینجامد (نگری و هارت، ۱۴۰۱: ۱۴۵-۱۴۶).

این بینش نگری را در چارچوب مفهوم آنتاگونیسم نیز می‌توان توضیح داد. از نظر او، آنتاگونیسم چیزی نیست که باید از میان برداشته شود، بلکه خود صحنه‌ای است که در آن سیاست به‌مثابهٔ کنش مؤسس بدیل‌ها معنا می‌گیرد. نگری در شورش‌ها (۱۹۹۹: ۲-۱۰)، آن را سرچشمهٔ قدرت مؤسس می‌داند؛ قدرتی که نه در پی تصاحب نهادهای موجود، بلکه درصدد خلق فرم‌های نوین هم‌زیستی اجتماعی است. ازاین‌رو، آنتاگونیسم صرفاً لحظه‌ای از ستیز نیست، بلکه نیرویی تداوم‌بخش است که ظرفیت خلاق جمعی را زنده نگه می‌دارد و مقاومت را از فروکاستن به قدرت تأسیس‌شدهٔ جدید حفظ می‌کند. نگری تأکید دارد که قدرت مؤسس نه باید در نهادی سخت تثبیت شود و نه به سنتز دیالکتیکی برسد؛ بلکه باید همچون نیرو و «کناتوسِ» دائمی مالتیتود، مسیرهای نوین دموکراسی مطلق را بگشاید (مورفی، ۱۴۰۰: ۲۱۹-۲۲۱). بر همین اساس، نگری و هارت کنش سیاسی مالتیتود را فرایندی برسازنده می‌دانند که نه در پایان انقلاب، بلکه در دل مبارزات روزمره شکل می‌گیرد. مقاومت در این نگاه صرفاً نفی نیست، بلکه تأسیس بدیل‌هایی بر پایهٔ اشتراک، برابری و زیست-سیاست رهایی‌بخش است. در سطحی عینی‌تر، آنان مفهوم «پادقدرت‌ها» را به‌عنوان افق عملی مقاومت و بدیل انقلاب کلاسیک طرح می‌کنند. پادقدرت‌ها (مانند تعاونی‌های دیجیتال، پلتفرم‌های اشتراکی غیرانتفاعی و شبکه‌های توزیع دانش و اطلاعات)، نیروهای اجتماعی همکاری‌محورند که در دل جامعه و بر پایهٔ تولید مشترک، قلمروهای مستقل و خودگردانی را بنا می‌نهند و اشکال نوینی از هم‌یاری، دموکراسی و زیست بدیل را می‌آفرینند.

پادقدرت‌ها نه در پی تصرف دولت‌اند و نه در خدمت اصلاحات سطحی، بلکه از درون جامعه و علیه منطق سلطه، قلمروهای مستقل و خودگردان می‌سازند و بدین‌ترتیب، هم اصلاحی ریشه‌ای و هم فرایندی انقلابی را رقم می‌زنند. نگری و هارت این روند را «اصلاح‌طلبی آنتاگونیستی» می‌نامند که در تاریخ مبارزات کارگری نیز نقش تعیین‌کننده داشته است. از نگاه آنان، پادقدرت‌ها باید متکثر، شبکه‌ای و ائتلافی باشند؛ تجربه‌هایی چون زاپاتیستاها، شوراهای شانگهای، میدان تحریر و پورتا دل‌سول نشان می‌دهد که چنین جنبش‌هایی می‌توانند موقتاً منطق حاکمیت را معلق کرده و امکان‌های دموکراتیک و رهایی‌بخش نوینی را عینیت بخشند (نگری و هارت، ۱۴۰۱: ۴۴۰-۴۵۰).

از نظر آنان، این پادقدرت‌ها تنها در صورتی می‌توانند به نیروی مؤسس پایدار بدل شوند که در قالب نهادهای تازه‌ای بر مبنای امر مشترک سازمان یابند (مانند آنچه در جنبش تسخیر وال‌استریت اتفاق افتاد). مفاهیمی چون «خودمدیریتی دموکراتیک»، «نهادهای مشترک» و «کارآفرینی مالتیتود» در همین افق جای می‌گیرند. خودمدیریتی دموکراتیک به معنای مشارکت مستقیم و سازمان‌دهی افقی مالتیتود برای

خلق نهادهایی است که برای سازمان‌دادن زندگی اجتماعی و پیوستگی مبارزه بر پایهٔ امر مشترک شکل می‌گیرند. نهادهای مشترک، ساختارهایی‌اند که دسترسی برابر و عادلانه به منابع را تضمین می‌کنند و بر «حق اشتراک‌گذاری» به‌جای مالکیت خصوصی یا دولتی استوارند. کارآفرینی مالتیتود نیز بازخوانی رادیکال مفهوم کارآفرینی است؛ نه به‌منزلهٔ ابتکار فردی نولیبرال، بلکه به‌عنوان سازمان‌دهی نوآورانهٔ شبکه‌های اجتماعی، ترکیب دانش و منابع جمعی و خلق اشکال بدیل تولید و بازتولید زندگی از پایین (نگری و هارت، ۱۴۰۱: ۵۰۶، ۱۰۵-۱۰۸، ۲۶۷-۲۷۲)؛ و این امری است که به‌واسطه دسترسی‌های دیجیتال امروزی، در سرتاسر جهان سوم (و از جمله در ایران) در چارچوب‌هایی مانند NGOها و پادکست‌ها و کانال‌های متعدد در شبکه‌های اجتماعی قابل‌دستیابی است.

نتیجه‌گیری

نسبت درونی «مالتیتود» و «مقاومت» در اندیشهٔ آنتونیو نگری، دلالت‌های مهمی برای فهم سیاست رهایی‌بخش در سرمایه‌داری معاصر دارد؛ نسبتی که با وجود اهمیتش، کمتر به‌صورت مستقل بررسی شده است. البته این رویکرد از سوی برخی متفکران چپ نیز با نقدهای جدی روبه‌رو بوده است: امین (۲۰۱۶) معتقد است نگری با «شاعرانه‌کردن» مبارزه و مقاومت مالتیتود، خشونت واقعی سرمایه‌داری جهانی را کم‌رنگ می‌کند؛ کالینیکوس (۲۰۰۱) گسترش مفهوم کار به «کار غیرمادی» را موجب محوشدن مرزهای طبقاتی و تحریف تحلیل مارکسی قانون ارزش می‌داند؛ و انگس (۲۰۰٤) نیز فقدان «بیرون» برای امپراتوری را مانعی برای نقد رادیکال سرمایه‌داری می‌بیند و بر آن است که چنین مقاومتی فاقد جایگاه استراتژیک و عاملیت سیاسی مشخص است.

با این حال، نگری با جایگزین‌کردن منطق آنتاگونیسم به‌جای دیالکتیک، تضاد کار/سرمایه را نه لحظه‌ای گذرا در مسیر آشتی تاریخی، بلکه وضعیتی بنیادی و سازندهٔ واقعیت اجتماعی می‌فهمد. پیوند این منطق با کارگرگرایی، مفهوم «کارگر اجتماعی» و «روش ناظر بر گرایش»، امکان می‌دهد سوژهٔ مقاومت نه در قالب پرولتاریای کارخانه‌ای، بلکه به‌مثابهٔ شبکه‌ای ناهمگون از سوژه‌های مولد در سراسر بافت اجتماعی بازتعریف شود. این افق آنتاگونیستی در خوانش اسپینوزایی نگری از درون‌ماندگاری و قدرت برسازنده، عمقی هستی‌شناختی می‌یابد. مالتیتود در این دستگاه، صورت‌بندی هستی‌شناختی سوژهٔ جمعی است: کثرتی از تکینگی‌های درهم‌تنیده که از دل واقعیت اجتماعی سهمی از قدرت مشترک را حمل می‌کنند و به‌مثابهٔ حاملان «قدرت مؤسس»، توان خلق اشکال نوین زندگی جمعی را دارند. از این منظر، تمایز میان قدرت برسازنده/برساخته و قدرت مؤسس/تأسیس‌شده، مقاومت را نه نفی صرف نهادهای مستقر، بلکه فعلیت‌یافتن ایجابی قدرت مؤسس در برابر تصلب دولت و نهادها نشان می‌دهد؛ پویشی که افق آن در «دموکراسی مطلق» صورت‌بندی می‌شود، یعنی نظمی که در آن مالتیتود سوژهٔ خودآیین تأسیس اجتماعی است، نه ابژهٔ حاکمیت.

از سوی دیگر، نگری و هارت با بهره‌گیری از مفاهیم زیست-قدرت، تولید زیست-سیاسی، ماشین میل و قلمروزدایی، قدرت سرمایه‌دارانه را شبکه‌ای فراگیر از تکنولوژی‌های انضباطی، زیست-سیاسی

و میل‌ورزانه می‌فهمند که بدن، عاطفه، زبان، دانش و فضاهای شهری را در مدار انباشت ادغام می‌کند. بااین‌همه، در دل همین فرایند، تولید زیست-سیاسی به‌منزلهٔ نیرویی درون‌ماندگار و خلاق پدیدار می‌شود و دانش، زبان، ارتباطات و عواطف را به مواد خام «امر مشترک» بدل می‌سازد. امر مشترک، به‌عنوان مجموعه‌ای از منابع طبیعی و اجتماعیِ مشترک-تولید-شده، هم میدان سلطه و هم بستر مقاومت است؛ مقاومتی که زمانی رهایی‌بخش می‌شود که تولید زیست-سیاسی و امر مشترک را از منطق مالکیت خصوصی و دولتی جدا کرده و در قالب اشکال اشتراکی، خودگردان و افقی سامان دهد.

بر این اساس، سوژهٔ مقاومت در جهان معاصر نزد نگری «مالتیتود زیست-سیاسی» است؛ کثرتی از تکینگی‌های به‌هم‌پیوسته که از رهگذر کار مادی و غیرمادی، تولید دانش، زبان، عاطفه و شبکه‌های ارتباطی، همزمان موضوع انقیاد و حامل ظرفیت رهایی‌اند. این سوژه نه طبقهٔ کارگر صنعتیِ همگن، بلکه کارگر اجتماعی و شبکه‌ای از سوژه‌های ناهمگون است که از طریق قدرت مؤسس خود در میدان تولید زیست-سیاسی و امر مشترک، مقاومت را فعلیت می‌بخشد. مقاومت در این دستگاه پیش از آنکه تصرف دولت یا تکرار مدل انقلاب کلاسیک باشد، فرایندی برسازنده است که از خلال گسست‌های ایجابی، خروج از سازوکارهای سلطه، گسترش پادقدرت‌ها و نهادینه‌کردن اشکال نوین خودمدیریتی و نهادهای مشترک عمل می‌کند.

از منظر سازمان سیاسی نیز نگری با تعامل و گسست همزمان از لنین، الگوی حزب پیشتاز و انقلاب متمرکز را به سود سازمان‌یابی شبکه‌ای، افقی و مبتنی بر سیاست تکینگی‌ها بازنویسی می‌کند. در این چارچوب، مالتیتود تنها زمانی به سوژهٔ بالفعل مقاومت بدل می‌شود که بتواند از طریق ترجمه و مفصل‌بندی میان جنبش‌های متکثر، موازی‌گرایی انقلابی و همکاری بر بستر امر مشترک را پیش ببرد و انرژی آنتاگونیسم را به پادقدرت‌ها و نهادهای مشترک پایدار ترجمه کند. بدین‌ترتیب، نسبت مالتیتود و مقاومت در اندیشهٔ نگری نسبتی درونی و هستی‌شناختی است: مالتیتود بستر مادی و ترکیب اجتماعیِ مقاومت است و مقاومت، صورت زمانی و سیاسیِ فعلیت‌یافتن قدرت مؤسس مالتیتود در جهت دموکراسی مطلق.

در نهایت، می‌توان گفت دلالت اصلی دستگاه نگری برای سیاست معاصر، جابه‌جایی از سیاست نمایندگی به سیاست تأسیسی، از سوژهٔ واحد به کثرت شبکه‌ای و از انقلاب به‌مثابهٔ تصرف دولت به مقاومت برسازنده و نهادسازی بر اساس امر مشترک است. این چارچوب، در عین حال که افق نظری مهمی برای فهم جنبش‌های افقی، شبکه‌ای و چندمرکزی امروز می‌گشاید، پرسش‌های تازه‌ای نیز پیش می‌کشد: چگونگی ترجمهٔ خلاقیت مؤسس به نهادهای پایدار بدون فروغلتیدن در قدرت تأسیس‌شده و امکان‌های واقعی دموکراسی مطلق در دل تضادهای جهانی. بااین‌همه، می‌توان نتیجه گرفت که اندیشهٔ نگری با پیوندزدن مالتیتود و مقاومت به‌مثابهٔ دو وجه یک قدرت مؤسس، یکی از منسجم‌ترین تلاش‌ها برای بازاندیشی سوژه و سیاست رهایی‌بخش در عصر امپراتوری و تولید زیست-سیاسی را پیش روی ما می‌گذارد.

منابع

- اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۲)، اخلاق، ترجمهٔ محسن جهانگیری، تهران: نشر دانشگاهی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، اراده به دانستن، ترجمهٔ نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نی.
- مورفی، تیموتی اس. (۱۴۰۰)، آنتونیو نگری: مدرنیته و انبوه خلق، ترجمهٔ فؤاد حبیبی، تهران: نگاه.
- نگری، آنتونیو (۱۳۹۸)، نابهنجاری وحشی: قدرت متافیزیک و سیاست اسپینوزا، ترجمهٔ سیدمحمدجواد سیدی، تهران: دنیای اقتصاد.
- نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۴)، امپراتوری، ترجمهٔ رضا نجف‌زاده، تهران: قصیده‌سرا.
- ---------- (۱۳۸۷)، انبوهه: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری، ترجمهٔ علی نورالدینی، تهران: دیگر.
- ---------- (۱۳۸۸)، کار دیونیسوس: نقدی بر ساخت حقوقی دولت مدرن و پسامدرن، ترجمهٔ رضا نجف‌زاده، تهران: نی.
- ---------- (۱۴۰۱)، اسمبلی، ترجمهٔ فؤاد حبیبی، تهران: نگاه.
- ---------- (۱۴۰۲)، ثروت مشترک: بدیلی فراسوی سرمایه، ترجمهٔ رضا نجف‌زاده، تهران: ققنوس.
- هریسون، الیور (۱۴۰۱)، سوژهٔ انقلابی در اندیشهٔ پسامارکسیستی، ترجمهٔ پریسا شکورزاده، تهران: نی.
- ایرانی‌فرد، محمود (۱۳۹۴)، نظریه سیاسی رادیکال در بستر سرمایه‌داری متأخر: «قدرت سازنده» در اندیشه آنتونیو نگری، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ششم، شمارهٔ پنجم، صص ۱۴۳-۱۷۴.
- کرم زادی، مسلم (۱۴۰۴)، قرن اقتدارگرایی (تحلیل ویژگی‌ها و اشکال اقتدارگرایی در قرن ۲۱)، رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، سال هفدهم، شمارهٔ اول، صص ۷۲-۹۲.
- نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۳)، زیست-قدرت در اندیشهٔ سیاسی فوکو، آگامبن و نگری: از جامعهٔ انضباطی تا جامعهٔ کنترلی جهانی، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شمارهٔ چهارم، صص ۱۴۹-۱۷۲.

Refrences

- Abbinnett, Ross (2006), *Marxism after Modernity: Politics, Technology and Social Transformation*. Palgrave Macmilan Press. https//:doi.org10.1057/9780230627543/
- Amin, Samir (2014), Contra Hardt and Negri: Multitude or Generalized Proletarianization. *Monthly Review*. 66(6), pp. 25-36.
- Angus, Ian H. (2004), Empire, Borders, Place: A Critique of Hardt and Negri's Concept of Empire, *Theory & Event*. 7(3). https://doi.org/10.1353/tae.2004.0016
- Belsey, Catherine (2002). *Poststructuralism: A Very Short Introduction*. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/actrade/9780192801807.001.0001
- Callinicos, Alex (2001), Toni Negri in Perspective, *International Socialism*, No. 92.
- Cassarino, Cesare; Negri, Antonio (2008), *A Conversation on Philosophy and Politics: In Praise of the Common*. University of Minnesota Press.
- Deleuze, Gilles; Guattari, Félix (2000), *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophernia*. Trans. B. Massumi. Continuum Press.

- Eagleton, Terry (2011), *Why Marx was Right*, Yale University Press.
- 2018)----------), *Radical Sacrifice*, Yale University Press. https://doi.org/10.12987/9780300240061
- Eden, David (2014), The Grundrisse beyond Capital? Negri's Marx and the Problem of Value, in *(Mis)Readings of Marx in Continental Philosophy*. Palgrave Macmillan Press. pp: 111-127. https://doi.org/10.1057/9781137352835_8
- Foucault, Michel (2005), *The Will to Knowledge*, trans. N. Sarkhosh & A. Jahandideh. Tehran: Ney Press. [In Persian]
- Gunn, Richard (1992), Against Historical Materialism, in *Open Marxism* Vol. II, edited by Bonefield Werner, Richard Gunn and Peter Thomas, pp. 185-203. Bloomsbury Press.
- Hardt, Michael; Negri, Antonio (2005), *Empire*, trans. R. Najafzadeh. Tehran: Ghaside Sora Press. [In Persian]
- 2008)----------), *Multitude: War and Democracy in the age of Empire*, trans. A. Nour al-dini. Tehran: Digar Press. [In Persian]
- 2009)----------), *Labor of Dionysus: A Critique of the State-Form*, trans. R. Najafzadeh. Tehran: Ney Press. [In Persian]
- 2022)----------), *Assembly*, trans. F. Habibi. Tehran: Negah Press. [In Persian]
- 2023)----------), *Commonwealth*, trans. F. Habibi. Tehran: Qoqnus Press. [In Persian]
- Harrison, Oliver (2022), *Revolutionary Subjectivity in Post-Marxist Thought*, trans. P. Shakourzadeh. Tehran: Ney Press. [In Persian]
- Iranifard, Mahmoud (2015), Radical Political Theory in the Context of Late Capitalism: "Constituent Power" in Antonio Negri's Thought. *Political and International Approaches*. 6(5), pp. 143-174. [In Persian]
- Karamzadi, Moslem (2025), The Century of Authoritarianism (Analysis of the Characteristics and Forms of Authoritarianism in the 21st Century. *Political and International Approaches.* 17(1), pp. 72-92. [In Persian]
- Lenin, Vladimir (1918), *The State and Revolution*, Online Version: Lenin Interner Archive in https://www.marxists.org/ebooks/lenin/state-and-revolution.pdf.
- Murphy, Timothy (2021), *Antonio Negri: Modernity and the Multitude*, trans. F. Habibi. Tehran: Negah Press. [In Persian]
- Murphy, Timothy; Mustapha, Abdul-Karim (2005), *The Philosophy of Antonio Negri: Resistance in Practice*. Pluto Press.
- 2007) ----------), *The Philosophy of Antonio Negri: Revolution in Theory*. Pluto Press.
- Najafzadeh, Reza (2014), Biopower in the Political Thought of Foucault, Agamben, and Negri: From Disciplinary Society to Global Control Society. *Contemporary political essays*. 5(4), pp. 149-172. [In Persian]
- Negri, Antonio (1988), *Revolution Retrieved: Selected Writings on Marx, Keynes, Capitalist Crisis & New Social Subjects 1967-1983*. Red Notes Press
- 1991)----------), *Marx beyond Marx: Lessons on the Grundrisse*, trans. H Cleaver, M. Ryan and M. Viano. Autonomedia Press.
- 1999) ----------), *Insurgencies: Constituent Power and the Modern State*, trans. M. Boscagli. University of Minnesota Press.
- 2004) ----------), *Subversive Spinoza: (un)Contemporary Variations*, trans. T. Murphy, M. Hardt and T. Stolze. Manchester University Press.
- 2005) ----------), *Books for Burning: Between Civil War and Democracy in 1970s Italy*,

trans. A. Bove, E. Emery, T. Murphy and F. Novello. Verso Press.
- 2008) ----------), *Reflections on Empire*, trans. E. Emery. Polity Press.
- 2014) ----------), *Factory of Strategy: 33 Lessons on Lenin*, trans. A. Bove. Columbia University Press. https://doi.org/10.7312/columbia/9780231146821.001.0001
- 2019) ----------), *The Savage Anormaly: The Power of Spinoza's Metaphysics and Politics*, trans. S. M. Seyedi. Tehran: Donyaye Eghtesad Press. [In Persian]
- 2020) ----------), *Spinoza: Then and Now*, trans. E. Emery. Polity Press.
- Wright, Steven (2017), *Storming Heaven: Class Composition and Struggle in Italian Autonomist Marxism*. Pluto Press.
- Pitts, Frederick Harry (2024), From the Age of Immanence to the Autonomy of the Political: (Post)operaismo in Theory and Practice. *Philosophy & Social Criticism*. Advance online publication. https://doi.org/10.1177/01914537241240430
- Spielman, Douglas (2019), Context and Organization: Situating Antonio Negri's Factory of Strategy in the Contemporary Debate on the Party Form. *Cultural Studies Association*. 8(1). https://doi.org/10.25158/L8.1.2
- Spinoza, Baruch (2013), *Ethics*, trans. M. Jahangiry. Tehran: Daneshgahi Press. [In Persian]
- Tampio, Nicholas (2009), Assemblages and the Multitude: Deleuze, Hardt, Negri, and the Postmodern Left. *European Journal of Political Theory*. 8(3). 383-400. https://doi.org/10.1177/1474885109103850
- Uyurkulak, Serhat (2023), The Political Ontology of Michael Hardt and Antonio Negri. *Fırat Üniversitesi Sosyal Bilimler Dergisi*. 33(1). pp. 125-134. https://doi.org/10.18069/firatsbed.1134195
- Žižek, Slavoj (2008), *In Defence of Lost Causes*, Verso.
- 2012)----------), *The Year of Dreaming Dangerously*, Verso.